

آقای گل آقا

عبید معاصر

اگرچه این نسل و نسل بازی‌ها خیلی هم مبنای معلومی ندارد، اما پر بی‌راه نیست اگر بگوییم نسل جدید شاعران طنزسرا با نام ابوالفضل زرویی نصرآباد آغاز می‌شود. ابوالفضل زرویی در طنزسرایی کم‌نظیر است و در طنزنویسی پخته و صاحب‌سبک. او بر ادبیات قدیم و جدید تسلط دارد. هم اهل کتاب خواندن بسیار است و هم اهل دیدن فیلم و شنیدن موسیقی درست و درمان. این است که هم شیرین و رسا و امروزی می‌نویسد و هم فنی و ادبی. زرویی، از بطن سنت‌های فراموش شده با ما صحبت می‌کند، از ده و ناموس و تواضع و مرام و معرفت و ادب و حیا و خیلی از خوبی‌های دیگر که این روزها قدری کمتر به چشم می‌آید. اگر بخواهیم یکی یکی خوبی‌های ابوالفضل زرویی و شعر و نثرش را اسم ببریم، باید چندین و چند صفحه جا داشته باشیم، که البته نداریم! پس همین قدر می‌گوییم که استادی چون دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی، زرویی را «عبید معاصر» خوانده است.

گل آقا

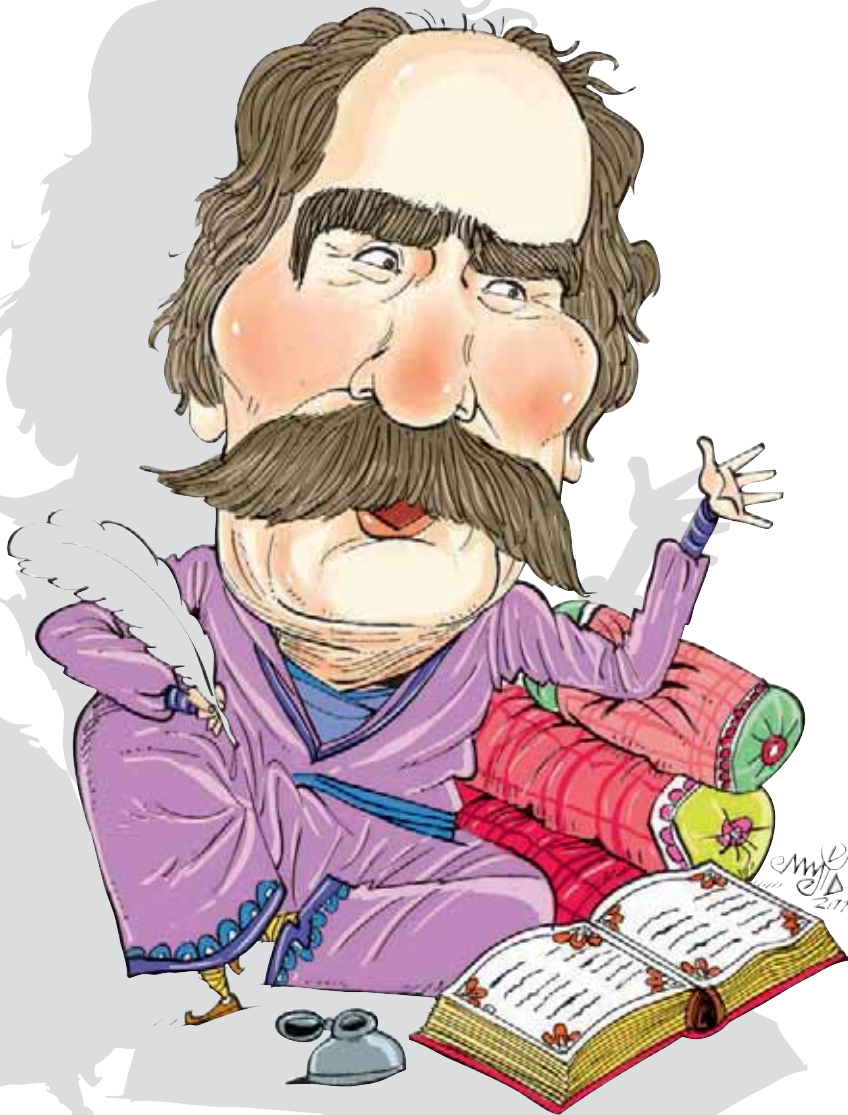
ابوالفضل زرویی متولد ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۸ تهران و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است. او طنزنویسی را با «گل آقا» شروع کرد. البته پیش از پیوستن به حلقه گل آقا هم شعر طنز می‌سرود، اما فعالیت رسمی و جدی در این عرصه را پس از انتشار هفته‌نامه گل آقا شروع کرد. فعالیت زرویی در گل آقا البته به نوشتن محدود نمی‌شد. او از بدو انتشار گل آقا معاون سردبیر هفته‌نامه و بعدها سردبیر ماه‌نامه گل آقا بود.

دفتر طنز حوزه هنری

ابوالفضل زرویی در سال ۱۳۷۸، «دفتر طنز حوزه هنری» را راه‌اندازی کرد. زرویی تا سال ۱۳۸۳ مدیر دفتر طنز بود. او در این سال‌ها چند ابتکار تازه به خرج داد: نخستین شب شعر طنز بعد از انقلاب را با عنوان «در حلقه رندان» راه انداخت که هنوز هم یکشنبه‌های آخر هر ماه ادامه دارد.

آثار

تذکره المقامات، افسانه‌های امروزی، وقایع‌نامه طنز ایران، بامعرفت‌ها، رفوزه‌ها، حدیث قند، غلاغه به خونه‌ش نرسید، زیر چاپ: مجموعه خاطرات سر حسنعلی‌خان مستوفی، ماه شب چهاردهم، خر پژوهی



شعرخوانی

هرساله در نیمه ماه مبارک رمضان شب شعری در حضور رهبر انقلاب تشکیل می‌شود که در آن جمعی از شاعران، شعرهای خود را نزد رهبر انقلاب قرائت می‌کنند. شاعران شعر می‌خوانند و رهبر می‌شنود و معمولاً گفت‌وگوهایی هم پیرامون شعرها درمی‌گیرد. ابوالفضل زرویی اولین شاعری بوده که در این جمع شعر طنز خوانده است. ابوالفضل زرویی با قرائت بخشی از منظومه «با معرفت‌ها» در این جلسه که با استقبال فوق‌العاده رهبر هم همراه بود (و فیلمش هم در خیلی از تلفن‌های همراه رؤیت شده!) نشان داد که طنز درست، دقیق و فاخر می‌تواند در رسمی‌ترین و جدی‌ترین عرصه‌ها هم حضور داشته باشد. او نشان داد که طنز و لودگی با هم فرق دارند و آدم می‌تواند پیش روی شخص اول مملکت که اتفاقاً شاعر و شعرشناس هم هست، شعر طنز بخواند.



در فضیلت تحصیلات عالی

ای عزیزان پشت کنکوری
تا به کی داغ و درد و رنجوری؟
تا به کی تست چند منظوره؟
تا به کی التهاب و دلشوره؟
شوخی و طعن این و آن تا چند؟
ترس و کابوس امتحان تا چند؟
غرق بحر تفکرید که چی؟
بی‌خودی غصه می‌خورید که چی؟
گیرم اصلاً شما به طور مثال
کشکی، از بخت خوش، به فرض محال
زد و شایسته دخول شدید
توی کنکور هم قبول شدید
یا گرفتید با درایت و شانس
مدرک فوق‌دیپلم، لیسانس
گیرم این نحسی است، سعدش چی؟
اصلاً این هم گذشت، بعدش چی؟
تازه از بعد آن گرفتاری
نوبت رخوت است و بیکاری
بعد مستی، خُمار باید بود
هی به دنبال کار باید بود
آن‌چه داروی دردمندی‌هاست
صفحات نیازمندی‌هاست
گر رضایت دهی تو آخر سر
که شوی منشی فلان دفتر

به تو گویند: «بعله، دفتر ما
هست محتاج آدمی دانا
آشنا با «اتوكد» و «كسل»
و «فری‌هَند» و «آوت‌لوك» و «كورل»
باید البته لطف هم بکند
چای هم، بین تایپ، دم بکند
بکشد وانگهی به خوش‌رویی
هفته‌ای یک دو بار، جارویی...
این‌که از این، حقوق هم فعلاً
ماهیانه چهل هزار تومن!
پس بیایید و عَزَّ و جَزَّ نکنید
بی‌خودی هی جِلز وِلز نکنید!



ذکر «کیومرث صابری» «حفظه الله»

آن رونده راه صواب، آن زنده
حرف حساب، آن طوطی وادی
شکرخایی، آن صاحب منصب
گل‌آقایی، آن منتقد طریقت
جابری، مولانا کیومرث صابری
- دامت توفیقاته - شیخ‌الشیوخ
طنازان عصر خود بود.

برخی مغرضین گویند ابتدای کار
او آن بود که از فومنات آمده بود و شیخنا سید
محمود دعایی که از اجله زعمای جریده «اطلاعات»
است، با بعضی اصحاب خاص در شارع عام می‌رفت
و با مولانا جلال‌الدین رفیع می‌گفت: «ما را می‌باید
تا شخصی گیج و گول بیاریم و بعضی امورات جریده
به او سپاریم. که عقلا در کار ما در مانده‌اند.» مگر این
مرد - حفظه الله - بر آن‌جا می‌گذشت و این سخن
شنید. پس در دامن شیخ آویخت که: «یا شیخ! مرا
کاری ده.» گفت: «نامت چیست؟» گفت: «گول
آغا!» پس گفت: «ای جلال! ما به مسمی راضی
بودیم و این مرد اسمش هم در همان راستاست!
دامنش از کف مده که راست کار ماست!»

او را گفتند: «حرف حساب چیست؟» گفت: «آن
است که قَل است و دَل است و اطنابش ممل نیست
و ایجازش مُخَل نیست.» این سخن پیش مولانا
غضنفر بردند که: «ترجمت کن.» گفت: «ترجمت
ندانم. لیک آن‌قدر دانم که حرف حساب، آن است
که به واسطه آن، به نعل و میخ می‌زنند و از چپ و
راست می‌خورند!»

نقل است که «تویوتا» یش دزدیدند. شکایت
به حاکم برد. به زندانش کردند گفت: «مال من
دزدیده‌اند. از چیست که مرا به زندان می‌برید؟»
گفتند: «از آن که پیش از هر چیز، می‌باید تا ثابت
کنی که با این مایه بی‌مایگی (۱)، تویوتا، چگونه
خریده بوده‌ای؟!»

گویند: نَفَس شیخ ما - سلمه الله - از جای گرم
درمی‌آمد. چنان که مریدی یک صبحدم تا شام در
صف ایستاده بود. مگر با اخم بر زبانش رفت که:
«این چه قدر دراز است!» پس با مرید گفت: «برو
که تو صحبت ما را نشایی. از آن‌که: خنده رو هر
که نیست از ما نیست/ اخم در جنته گل آقا نیست!»
نقل است که وقتی تند رفته بود، به سرش ندا کردند
که: «ای بنده خدا! هیچ از شاخ گربه یاد نکنی و
بدین تندی، نترسی که نَفَس بگیرد. گفت: «چرا.»
باز به سرش ندا کردند که: «یا خائف من الشاخ
البیسی، اذهب بارتعاش و آتی یواش یواش!» یعنی:
«همین‌طور برو که داری خوب می‌روی!» شبی
در مناجات می‌گفت: «خدا یا، بر مشکلات مردم
بیفزرا.» گفتند: «این چه دعاست؟» گفت: «ما به
نوشتن مشکلات مردم نان می‌خوریم، هر چه مشکل
مردمان بیشتر، وضع ما بهتر!»

پی‌نوشت:

کیومرث صابری (۱۳۸۳-۱۳۲۰) پایه‌گذار مؤسسه گل‌آقا،
نویسنده، طنزپرداز و معلم بود.